

Erosion and Growth of the Iranian-Islamic Language and Modern Western Language

Masoud Pourfard¹, Mahmoud Fallah², Shahnaz Pournaseri³

¹ Associate Professor, Research Institute for Islamic Culture and Thought, Qom, Iran.
poor657@gmail.com

² Assistant Professor, Islamic Sciences and Culture Academy, Qom, Iran. M.fallah@isca.ac.ir

³ PhD. Student, Department of Arabic Language and Literature, Qom Branch, Islamic Azad University, Qom, Iran (**Corresponding author**). shhnazpwrna@gmail.com

Abstract

The present study aims to examine the impact of linguistic games on the emergence of intellectual language in Iran within social-political studies. The main research question is: How did linguistic capacities and requirements contribute to the formation of intellectual discourse in Iran? The research method is conceptual analysis, which objectifies certain concepts and resolves ambiguities in terms, words, and expressions used in intellectual literature and linguistic games. This method facilitates the investigation and resolution of issues in the intellectual language, especially those related to linguistic concepts and propositions. The results demonstrate that the establishment of Iranian intellectual discourse reveals that Western intellectualism is neither comprehensive nor universal; rather, it represents a particular narrative of intellectual thought. Iranian intellectual language, in interaction with Western intellectual discourse and through the logic of linguistic games, integrated into the modern way of life and created a distinct narrative of modernity's culture and semantic elements. The reproduction of this intellectual narrative in social contexts and socio-political practices was achieved. The emergence of Iranian intellectual discourse highlights that Western intellectualism lacks universality and merely reflects a specific form of intellectualism. The failure of the Westernization process at that time partly proves the non-universality of Western modernity and its associated intellectual language, while also confirming the possibility and occurrence of non-Western modernity and intellectual discourse in the world.

Keywords: Linguistic Games, Modern Western Language, Iranian-Islamic Language, Language Erosion, Language Growth.

سایس و رویش زبان ایرانی - اسلامی و زبان مدرن غربی

مسعود پورفرد^۱، محمود فلاح^۲، شهناز پورناصری^۳

^۱ دانشیار، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، قم، ایران. poor657@gmail.com

^۲ استادیار، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران. m.fallah@isca.ac.ir

^۳ دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات عرب، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران (نویسنده مسئول).

shhnazpwrna@gmail.com

چکیده

هدف پژوهش حاضر بررسی تاثیر بازی‌های زبان‌شناختی بر پیدایش زبان روشنفکری ایران در مطالعات اجتماعی - سیاسی است. سوال اصلی پژوهش این است که امکانات و اقتضات زبانی، چگونه زبان روشنفکری را در ایران پدید آورد؟ روش تحقیق تحلیل مفهومی است که از طریق عینیت‌بخشی به برخی از مفاهیم و رفع پاره‌ای از ابهامات در مفاهیم، واژه‌ها و اصطلاحات به کار رفته در ادبیات روشنفکری و بازی‌های زبانی است و به کمک این روش می‌توان مسائل و مشکلات زبان روشنفکری که بخشی از آنها به حوزه مفاهیم و قضایای زبانی و چالش‌های مربوط به آنها بازمی‌گردد را از راه پژوهش در مفاهیم و قضایای زبانی حل کرد. نتایج نشان داد که برقراری زبان روشنفکری ایرانی، نمایانگر این است که روشنفکری غربی از کلیت و شمولیت برخوردار نیست، بلکه صرفاً روایتی خاص از روشنفکری است. زبان روشنفکری ایرانی در تعامل با زبان روشنفکری غربی، براساس منطق بازی زبانی، به شکل زندگی مدرن، پیوست و روایتی خاص از فرهنگ و عناصر معنایی مدرنیته خلق کرد که بازتولید نمودن این روایت روشنفکری در عرصه اجتماع و در عرصه عمل سیاسی - اجتماعی، بدست آمد. برقراری زبان روشنفکری ایرانی نمایانگر این است که روشنفکری غربی از کلیت و شمولیت برخوردار نیست، بلکه صرفاً روایتی خاص از روشنفکری است. شکست فرایند غربی کردن جهان در آن مقطع، یک جنبه آن، اثبات جهان‌شمول نبودن مدرنیته غربی و زبان روشنفکری برآمده از آن و جنبه دیگر، اثبات امکان و حادث شدن مدرنیته غیرغربی و زبان روشنفکری غیرغربی در جهان است.

کلیدواژه‌ها: بازی‌های زبانی، زبان مدرن غربی، زبان ایرانی - اسلامی، سایس زبان، رویش زبان.

استاد به این مقاله: پورفرد، مسعود؛ فلاح، محمود؛ پورناصری، شهناز (۱۴۰۳). سایس و رویش زبان ایرانی - اسلامی و زبان مدرن غربی. پژوهش‌های زبان‌شناختی متون اسلامی، ۲(۱)، ص ۳۱-۴۸.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۱۵؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۳/۰۲/۲۷؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۳/۲۵؛ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۳/۰۴/۰۲

ناشر: دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم

نوع مقاله: پژوهشی

© نویسندگان.



۱. مقدمه

تحقیق حاضر براساس الگوی بازی‌های زبانی^۱، نمایانگر آن است که، تحول دستگاه زبانی ایرانی - اسلامی، بدون شناخت اوضاع اجتماعی و سیاسی که ادبیات روشنفکری در آن بالیده است، امکان‌پذیر نیست. در واقع بدنال، ترسیم وضعیت کلی روشنفکری ایران است تا در این زمان که ادبیات، مفاهیم و زبان روشنفکری را می‌طلبیده، روشن شود.^۲ طرح مبانی و معیارهای زبان روشنفکری در ایران را با این پرسش آغاز می‌کنیم که چرا تحول از شکل زندگی ایرانی - اسلامی به شکل زندگی مدرن برای جامعه‌ی ایران، الزامی شد؟ در پاسخ به این پرسش، به این موضوع پرداخته می‌شود که مردم و نخبگان جامعه ایران چگونه به وضعیت مدرن آگاهی یافتند و چگونه آن را درک کردند. در واقع توجه به این موضوع از این جهت اهمیت دارد که ما را به راهی متفاوت از مدرنیته غربی رهنمون می‌کند. در نیمه نخست قرن نوزدهم میلادی به سرعت شرایطی بر جهان چیره شد که به واسطه آن، جامعه ایران، در آستانه تحولی تاریخی قرار گرفت. این تحول که بعدها با تحول از وضعیت سنتی به وضعیت مدرن تبیین شد؛ وضعیتی است که جامعه ایران از دوره قاجار با آن روبه‌رو شده است و این موقعیت نتیجه واردات انبوه عناصر، الگوها و مفاهیم زبانی غربی بود که خود را بر جامعه تحمیل می‌کرد. شکل زندگی جدید غربی که بر پایه یک بنیان فرهنگی و آن خروج از نظام باور قرون وسطایی است، شکل گرفته بود؛ در زمینه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی منشاء تحول عظیم در جوامع اروپای غربی گردید و بازی‌های زبانی مدرن را پدید آورد.

این شکل زندگی و زبان مدرن که از نوعی تقدم تاریخی نسبت به جوامع دیگر بهره می‌گرفت، برتری خود را بر بستر رابطه‌ای سلطه‌آمیز بنا نهاد (مارکس و انگلس، ۱۳۸۰، ص ۲۸۰-۲۸۱). بورژوازی غربی با فرهنگ جدید خود که به سیطره‌ی جهانی خود تحقق می‌بخشید، به انقیاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهان غیراروپایی دست یافت. فرهنگی که غرب با خود به جهان غیراروپایی آورد

۱. ویتگنشتاین در دو بازه زمانی دو نظریه متفاوت را مطرح می‌کند. در دوره مقدم نظریه تصویری و عرفی زبان را می‌پذیرد. اما در دوره متأخر آن را نقد و نظریه «بازی‌های زبانی» را مطرح می‌کند؛ بدین معنا که زبان دارای کارکردها و نقش‌های متنوع است. در نقد نظریه متأخر ویتگنشتاین معروف به بازی‌های زبانی، به نظر می‌رسد هرچند کارکردهای زبان در حوزه‌های مختلف، متنوع است، ولی متباین نیست، بلکه کارکرد واقع‌نمایی زبان، کارکرد مشترک زبان در همه موارد است. وجود همین کارکرد مشترک موجب می‌شود فیلسوف، روشنفکر، هنرمند و ... بتوانند به نحو معناداری با یکدیگر سخن بگویند؛ کما اینکه این مورد در بحث سایس زبان ایرانی - اسلامی و زبان مدرن غربی مشهود است (احمدی، ۱۳۸۵، ص ۲۶۲؛ ضیمران، ۱۳۸۶، ص ۲۲۱؛ ویتگنشتاین، ۱۳۷۹، ص ۱۱۰).

۲. الگوی بازی زبانی با انضمامی دانستن معنا، پژوهشگر را از برخورد غیرتاریخی با پدیده‌های زبانی، با این تصور که در شرایط تاریخی و اجتماعی دیگر، همین پدیده قابل تکرار است، برحذر می‌دارد.

و مردمان دیگر را وامی داشت تا از ترس نابودی از آن پیروی کنند، مدرنیته نام گرفت. از این لحاظ به تعبیر عبدالهادی حائری، تهاجم سلطه‌گرانه غرب به حوزه‌های غیرغربی، دو جنبه داشت: یکی جنبه‌ی غارتگری و استعمارطلبی و دیگری جنبه‌ی آشناسازی جهان‌گیراروپایی با فرهنگ و تمدنی که بالاترین دستاورد بشر در طول تاریخ شناخته می‌شد (حائری، ۱۳۶۷، ص ۱۵). این رویکرد دوگانه‌ی قدرت‌های غربی در ارتباط با جوامع غیرغربی، بیانگر این امر بود که غرب در عین حال که با تهاجم استعمارگرانه، مناطق دیگر را تسخیر می‌کرد و به مخاطره می‌انداخت، در همان حال، امکان تغییر از شکل زندگی سنتی را نیز به آنان می‌داد. مخاطره‌ی نابودی، امکان رهایی از شیوه‌ی زندگی بومی و قرار گرفتن در مسیر تغییر به شکل زندگی مدرن بود. در شکل زندگی ایرانی-اسلامی، این امکان کمتر وجود داشت که افراد به عنوان سوژه‌ای خودسامان به اندیشیدن در مورد خود و جهان پیرامون بپردازند، اما در دوره‌ی مواجهه با غرب، اندیشمندان ایرانی به ابزاری دست یافتند که با آن، بهتر می‌توانستند برای دیدن خود و تصور آینده‌ای برای خود به آگاهی برسند (قیصری، ۱۳۸۳، ص ۹).

گسترش فرهنگ و دستاوردهای غربی به جوامع غیرغربی از جمله ایران، امکانات زبانی را فراهم آورد که با اتکاء به آن، نگرستن به خود و آگاهی به خود برایشان میسر شد. این امکانات زبانی که به عنوان مدرنیته‌ی غربی شناخته می‌شد، امکاناتی بود که در طول چند قرن در غرب بالیده بود. فرض مهم در این پژوهش آن است که آگاهی ایرانیان از ضعف خود در برابر غرب، مهم‌ترین عامل دگرگونی در شکل زندگی آنان بود. تقدم فرهنگی جوامع اروپایی و تأخر فرهنگی جامعه‌ی ایران موجب گردید تا از همان ابتدا شکل زندگی جدید غربی به صورت الگویی واحد جلوه‌گر شود و در میان بخشی از نیروهای فکری به عنوان تنها الگوی توسعه در جوامع غیرغربی مطرح گردد؛ خصوصاً که جوامع غربی با ابزار خاص سلطه، پا به میدان گذاشته بودند. از این‌رو، پذیرش عناصر و مفاهیم فرهنگی غربی همراه با پذیرش برتری آن، جامعه‌ی ایران را از انزوای نسبی به درآورد و آن را به صحنه‌ی بین‌المللی کشاند (حائری، ۱۳۶۴، ص ۱۱). در پی این اتفاق و در پرتو ارتباط و آشنایی جامعه‌ی ایران با زبان مدرن غربی، عناصر فرهنگی تازه‌ای چه در زمینه‌ی سیاسی-اجتماعی و چه در زمینه‌ی هنر، ادبیات و علوم دیگر به فرهنگ ایرانی انتقال یافت و موجب دگرگونی‌های گسترده‌ای شد. براساس الگوی بازی‌های زبانی این دگرگونی‌ها به تدریج زمینه‌ی پیدایش شکل زندگی و زبان مدرن در جامعه‌ی ایران شد زرين کوب، ۱۳۶۱، ص ۶۳۶-۶۳۷). به این ترتیب، آغاز ابتدایی دگرگونی شکل زندگی ایرانی-اسلامی و برآمدن زبان روشنفکری در ایران را باید با غرب‌خواهی ایرانیان توأم دانست.

۲. ضرورت تحول در زبان ایرانی-اسلامی

غرب‌خواهی ایرانیان بر يك پیش فرض استوار بود و آن، گذشته و حال جوامع غربی و آینده‌ی

جوامع غیرغربی (داوری، ۱۳۷۵، ص ۹۸). در حقیقت الگویی که پیش از این در غرب محقق شده، به عنوان الگوی آرمانی جهت رهایی از عقب‌ماندگی است. گرایش غرب‌خواهی بر تکامل‌گرایی اتکاء داشت و طرفداران آن بر این باور بودند که تکامل جوامع غیرغربی فقط در مسیری که جوامع غربی به عنوان کلیتی واحد پیموده‌اند، قابل دستیابی است. نظریه‌های غربی شدن که از سوی اندیشمندان غربی مطرح می‌شد، مبتنی بر رهیافتی سنخ‌شناسانه^۱ بود. دو سنخ وضعیت را برای جوامع در نظر می‌گرفتند: وضعیت مدرن و در مقابل آن وضعیت سنتی. در این سنخ‌شناسی، وضع موجود جوامع غربی به عنوان وضع مدرن و آرمانی معرفی می‌شد. بنابراین، هرچه مقابل این وضعیت بود، سنتی و به عنوان عامل عقب‌ماندگی شناخته می‌شود (بروجردی، ۱۳۷۷، ص ۱۹). یکی از ویژگی‌های زبان مدرن غربی استیلا یا برتری است.

قدرت‌های استعماری قرن نوزدهم، بازتاب سلطه‌ی انسان بر طبیعت بودند که علاوه بر طبیعت، به برتری بر جوامع غیرغربی نیز پرداختند. پس اگر زبان مدرن استقرار خودمختاری انسان بوده و قدرت‌های استعماری پیامد آن باشد، جوامع غیرغربی از جمله ایران هنگام تلاقی با تمدن جدید غرب، ضمن وقوف به عقب‌ماندگی خود به پیامدهای مدرنیته و زبان مدرن غربی از جمله نفی خودمختاری خود دچار شدند. در واقع جوامع استعماری غربی با برتری که از نظام باور و شکل زندگی مدرن کسب می‌کردند، توانستند همچون مانعی در برابر استقلال و خودمختاری جوامع غیرغربی عمل کنند. به همین دلیل در آغاز مواجهه‌ی جوامعی مثل ایران با غرب، این اندیشه در میان متفکران پدید آمد که نمی‌توانند به شکل زندگی مدرن دست یابند؛ مگر با پیروی کردن از غرب و تحقق مدرنیته‌ی غربی در جامعه‌ی خود که این امر مستلزم آفرینش غیرخودی است و از طریق الگوی بازی‌های زبانی فنون اقتصاد، فرهنگ و سیاست بازتولید می‌شوند. آفرینش غیرخودی یا دیگری، یکی از ضروریات تأسیس خود و بازآفرینی آن است (سعید، ۱۳۷۱، ص ۸۱). مدرنیته برای تعریف خود، یک ایدئولوژی تمامیت‌خواه پدید آورد و خود غربی‌اش را در مقابل یک غیرشرقی هویت بخشید.

این نگاه، همزمان با گسترش امپراتوری‌های استعمارگر غربی در نقاط مختلف جهان است. رواج ایده‌ی جهان‌شمولی مدرنیته‌ی غربی، موجب ایجاد تقابل الگوی بازی‌های زبانی در جوامع غیر غربی میان مدرنیته و سنت یا غرب و شرق شد؛ تاریخ مواجهه‌ی ایران با مدرنیته نیز مؤید چنین نگاهی

۱. سنخ‌شناسی اصطلاح تخصصی مربوط به رشته روانشناسی است. یکی از افرادی که بیش از دیگران مسئول پایه‌گذاری نظریه سنخ‌شناسی است، ارنست کرچمر (Ernest Kretschmer) می‌باشد که در حدود سال ۱۹۲۰ میلادی نظریه خود را در این زمینه ارائه کرد. از نظر کرچمر، ساختار فیزیولوژی انسان، شخصیت را تعیین می‌کند. سنخ‌شناسی یعنی گونه‌شناسی و هر شناختی که به اصل یک پدیده برمی‌گردد (شاملو، ۱۳۶۳، ص ۱۸۵).

است (میرسپاسی، ۱۳۸۴، ص ۲۸). از آنچه تا به حال گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که قرار گرفتن در بازی‌های زبانی از شکل زندگی ایرانی-اسلامی به شکل زندگی مدرن غیر اجتناب‌ناپذیر بود و منشاء شکل‌گیری زبان روشنفکری در ایران شد. این امر دو دلیل درونی و بیرونی داشت: عامل درونی عبارت است از آگاهی ایرانیان به وضعیت موجود شکل زندگی و زبان خود که زمینه‌ی دگرگونی را فراهم آورد؛ زیرا، جامعه‌ی ایران در عدم آگاهی از محدودیت زبان خود به سر می‌برد که با ورود غیرقابل اجتناب عناصر فرهنگی غرب در یک بازی زبانی مواجه شد و از تداوم شکل زندگی خویش بازماند (توکلی، ۱۳۸۲، ص ۴۰)؛ و عامل بیرونی هم بیانگر تهاجم قدرت‌های غربی مجهز به فرهنگ و شکل زندگی مدرنی بود که حاوی پیشرفته‌ترین دستاوردهای بشر در طول تاریخ بود. تهاجم غرب، بقای جوامع غیرغربی را که دیگر به عنوان جوامع سنتی شناخته شدند، به مخاطره انداخت و امکان بازتولید شکل زندگی بومی خود در قالب شکل زندگی سنتی را از آنان گرفت. چنین بود که تحول از شکل زندگی سنتی به مدرن برای این جوامع اجتناب‌ناپذیر شد.

۳. تولد زبان روشنفکری در ایران

با گسترش ارتباط نیروهای فکری جامعه‌ی ایران با جهان مدرن، آموزش جدید نیز در جامعه گسترش یافت. آموزش جدید، نه تنها زبان مشترک و تجربه‌ی فکری مشترکی به گروه‌های مختلف اجتماعی می‌داد، بلکه آنان را از نسل پیشین تحصیلکرده، متمایز می‌ساخت. در زمان صدراعظمی امیرکبیر، یکی از بزرگ‌ترین مراکز آموزشی علمی با نام دارالفنون که هدف آن تعلیم دانش و فرهنگ مغرب زمین به نسل جوان بود (آجودانی، ۱۳۸۲ الف، ص ۵۶) آغاز به کار کرد. دارالفنون و مؤسسه‌های آموزشی دیگری که بعد از آن تأسیس شدند، امکان شکل‌گیری زبان روشنفکری در ایران را فراهم آوردند. پیدایش مباحث زبانی جدید در قالب الهیات، عرفان، اخلاق و اصول فقه نشان از امکانات زبانی بود که دستگاه زبانی جامعه از خود بروز می‌داد. آموزش مباحث سیاسی نیز در قالب مفاهیم اجتهاد در فقه، ولایت فقیه، مهدویت و غیره صورت می‌گرفت، اما در جریان تحول آموزشی جامعه، نوعی زبان روشنفکری به تدریج شکل گرفت که پیوندهایی با جهان مدرن داشت، اگرچه لزوماً کاربرد زبان روشنفکری غربی پیدا نکرد، اما نوعی تحول در نگاه افراد جامعه نسبت به سیاست که از ویژگی‌های زبان روشنفکری در غرب نیز بود، به وجود آورد. این تغییر نگاه، به زودی به صورت معیاری درآمد که زبان روشنفکری را از غیر متمایز می‌کرد.

از زمان شروع به کار دارالفنون، نهضت ترجمه نیز شکل گرفت و کتاب‌هایی در زمینه‌ی مسایل اجتماعی و سیاسی به فارسی ترجمه شد. این ترجمه‌ها، اطلاعات زیادی درباره‌ی شیوه‌ی حکومت‌داری و نهادها و سازمان‌های سیاسی اجتماعی ارائه دادند. در اینجا، روشنفکران به عنوان یک گروه فرهنگی

و اجتماعی نوظهور در نظر گرفته می‌شوند که زبان مشخص خود را پدید آورده‌اند. امکانات و ویژگی این زبان بر اثر تماس جامعه‌ی ایران با غرب، به تدریج شکل گرفت که مدرسه‌ی دارالفنون، مطبوعات، افزایش سفرهای خارجی، تشکیل انجمن‌های ادبی و سیاسی از نخستین نشانه‌های آن بود. زبان روشنفکری در دوره‌ی مشروطه با خلاقیت و نوآوری افرادی که هدایت و رهبری نهضت را به عهده داشتند، گسترش یافت (قیصری، ۱۳۸۳، ص ۲۸). از همین زمان، روشنفکری کم‌کم به گروهی متمایز از پشتوانه‌های سنتی نظیر نهاد مذهبی و دربار تبدیل شدند و در نتیجه ابتکار توسعه‌ی زبان را از دست منشیان، نویسندگان و شاعران گرفتند. ادبیات نهضت مشروطه نشان‌دهنده‌ی تحول و توسعه‌ی نویسنده‌ی همراه با جهت‌گیری سیاسی و اجتماعی است. روشنفکران، شبکه‌ی زبانی گسترده‌ای پدید آوردند که از طریق آن برخی اندیشه‌ها و باورهای غربی به تدریج توانست به ایران هم راه یابد.

در نتیجه ورود عناصر فرهنگی غربی، زبان سیاسی هم در ایران تغییر کرد. به نظام واژگانی که منبع آن سنت‌های ایرانی - اسلامی بود، واژه‌های فرنگی افزوده شد و حتی جایگزین برخی واژگان و اندیشه‌هایی که در آن‌ها نهفته بود، گردید. این اندیشه‌ها و عناصر زبانی که در جامعه‌ی ایران دوره‌ی قاجار و همزمان با نهضت مشروطه ظهور کرد، کم‌کم تأثیری مهمی بر فرهنگ سیاسی و جهان‌بینی جامعه برجای نهاد. بازتاب این اندیشه‌ها را می‌توان در آگاهی ملی و احساسات میهن‌پرستانه که در قالب ایدئولوژی مشروطه تبیین شد، مشاهده کرد. همچنین باید از اهمیت یافتن برخی اندیشه‌های اسلامی و مفاهیم بازنگری شده‌ی شیعی یاد کرد که از طریق آن، خواسته‌های مذهبی در سطح عمومی مطرح می‌شد. تولد زبان روشنفکری در ایران، هنگامی ممکن شد که شکل زندگی ایرانی - اسلامی در اثر تماس و دادوستد با مدرنیته غربی، تحول یافت و امکانات زبانی خود را با وام‌گیری از جهان مدرن، توسعه داد. به همین دلیل، زبان روشنفکری ایرانی، نه غربی و نه ایرانی - اسلامی، بلکه آمیزه‌ای از آن دو است. این تفاوت بزرگ در شکل‌گیری، موجب تفاوت زبان روشنفکری ایرانی در ویژگی‌ها و کارکردها از زبان روشنفکری غربی می‌شود. رشد زبان روشنفکری در ایران، توأم با توسعه‌ی شهرنشینی، افزایش جمعیت، گسترش آموزش، پیدایش طبقه‌ی متوسط جدید، افزایش مدارس و دانشگاه‌های جدید است.

۴. ادبیات روشنفکری

هر زبان، ادبیات خاص خود را می‌آفریند. همگام با تحولات تاریخی، زبان روشنفکری هم، مانند هر زبان نوظهور دیگری در پی آن بود که ادبیات خاص خود را بیافریند. روشنفکری که در داخل، استبداد قاجار و در خارج، استعمار بیگانه را هدف قرار داده بود، ادبیاتی را سامان داد که در نیل به این اهداف با زبانی ساده، مبارزه‌ای ضد استبدادی و ضد استعماری آغاز کرد. ادبیات گفتاری

و نوشتاری روشنفکران مناسب‌ترین پاسخ به همین ضرورت تاریخی بود. تفاوت ماهوی ادبیات روشنفکری با ادبیات سابق و تحول اساسی که در این ادبیات رخ داد، موضوعی است که ضرورت دارد از لحاظ تاریخی و اجتماعی در ارتباط با شکل‌گیری زبان روشنفکری در ایران، مورد توجه قرار بگیرد. تحول در سبک نگارش، نزدیک شدن زبان نگارش به زبان محاوره، پیدا شدن شیوه و قالب‌های جدید در ارائه هنری مطالب، از اهم مسائل ادبیات دوره‌ی معاصر است. به علاوه، دگرگونی محتوای ادبیات براساس مفاهیمی چون قانون‌خواهی، وطن، استقلال، عدالت، آزادی، مشروطیت، حق حاکمیت، پارلمان‌تاریسم و غیره که باعث شکل‌گیری ادبیاتی سیاسی، اجتماعی و انتقادی شده، هم از جهت سبک و هم از جهت محتوا با ادبیات سابق ایرانی تفاوت دارد. در مورد علت این تحول و گسست ادبیاتی گفته‌اند که در این زمان به سبب ارتباط بیشتر با جهان مدرن و تغییراتی که در وضع اجتماعی و سیاسی ایران آغاز شده بود، گرایش به سادگی بیان و نزدیک کردن ادبیات نوشتار و گفتار به زبان توده‌ی مردم پیدا شد (یاوری، ۱۳۸۴، ص ۴). در دوره‌ی معاصر، با فروپاشی تدریجی انسجام زبان ایرانی-اسلامی، با دگرگونی ادبیات نیز روبه‌رو می‌شویم. این تحول با نزاع بین سنت و مدرنیته آغاز شد. نهضت ترجمه‌ی آثار ادبی، سیاسی و اجتماعی غربی در این دوره رونق خاصی می‌گیرد و کتاب‌ها و رساله‌های تازه‌ای ترجمه می‌شوند.

در وضعیت جدید، ورود مداوم اطلاعات تازه، سبب شد تا ادبیات فارسی در خدمت نیازهای جامعه و عامه‌ی مردم برای آموزش و انتقال اطلاعات قرار بگیرد. در چنین شرایطی، اقشار مختلف مردم درگیر آموزش و استفاده از ادبیات نوشتاری شدند و دیگر ادبیات نوشتاری در سرپرستی نخبگان جامعه نبود. بنابراین، زبان روشنفکری به لحاظ بهره‌گیری از امکانات معنایی جهان مدرن، توانست نوع تازه‌ای از ادبیات سیاسی را عرضه کند که پیوسته رشد می‌یافت و مورد توجه افراد جامعه قرار می‌گرفت. این زبان، مدعی بود که می‌تواند خواسته‌ها و مسایل سیاسی و اجتماعی معاصر را پاسخگو باشد. از این رو، هر قدر زبان روشنفکری بهتر شکل می‌گرفت و از وضعیت ابهام در کاربرد به سمت شفافیت بیشتر حرکت می‌کرد، بیشتر به عنوان مناسب‌ترین شیوه جهت بیان خواسته‌های سیاسی-اجتماعی مورد توجه قرار می‌گرفت. مهم‌ترین پیامد توسعه‌ی زبان روشنفکری، این بود که ادبیات سیاسی از دست درباریان، صوفیان خارج و به روشنفکران که با زبان عموم مردم سخن می‌گفتند، سپرده شود. بسط نویسندگی به سبک جدید با جهت‌گیری سیاسی-اجتماعی همراه بود. روزنامه‌نگاری انتقادی، شعر و طنز سیاسی از مشروطه به بعد، حجم قابل توجهی از ادبیات روشنفکری را تشکیل می‌داد که به موضوعات سیاسی و اجتماعی می‌پرداختند. اتفاقی که در این دوره افتاد، این بود که به ضرورت تحول در ادبیات روزمره‌ی مردم پی برده شد؛ زیرا ورود افراد جامعه به عرصه‌ی سیاست،

آغاز روشنفکری است (میلانی، ۱۳۷۸، ص ۸۱-۸۲).

نویسندگان روشنفکر، تلاش نمودند تا منظور خود را به زبان قابل فهم عوام نزدیک کنند. در این فضا، ادبیات نوشتاری در کنار ادبیات شفاهی به عنوان روایت آنچه در زندگی اجتماعی و روزمره مردم اهمیت دارد، مورد توجه بود. ضرورت ساده‌نویسی و نزدیک کردن زبان نوشتار به زبان عوام مورد نظر همه‌ی روشنفکران اولیه بوده است (پارسی‌نژاد، ۱۳۸۰، ص ۲۱-۲۵). ویژگی شعر و نثر در دوره‌ی قاجار، این است که دارای ویژگی ادب دیوانی و درباری بوده و با ادبیات عموم مردم متفاوت است. در واقع، شعر و نثر دوره‌ی قاجار، انعکاس صدای مردم نیست و خواسته‌های اجتماعی و سیاسی مردم در آن منعکس نمی‌شود (همان، ص ۱۷-۱۸). به همین دلیل روشنفکران، همزمان با انتقاد از نظام باور و شکل زندگی ایرانی-اسلامی، از ادبیاتی که در خدمت آن شکل زندگی است نیز انتقاد می‌کنند (همان، ص ۱۷-۱۸). در نقد اجتماعی در مطالعه‌ی عوامل پیدایش ادبیات روشنفکری در ایران معاصر باید به عامل انتقاد اجتماعی نیز توجه کرد که خود، حاصل ظهور تفکر انتقادی در جامعه‌ی ایرانی است. تفکر انتقادی که با نگرش عقلانی توأم است در مرحله‌ی نخست، متوجه تضاد باورهای رایج در سطح جامعه می‌شود و در مرحله‌ی بعدی به مطالعه‌ی مظاهر و پیامدهای آن می‌پردازد. فرد منتقد در این مطالعه از آنچه مخالف منطقی باشد که براساس آن داوری می‌کند، به انتقاد می‌پردازد. از این رو، زمانی که نظریات انسان‌گرایانه، جانشین باورهای دینی می‌شود، تفکر انتقادی پدید می‌آید و تمایل به روشنفکری پیدا می‌شود. روشنفکری که اصول تازه‌ی مبتنی بر نیازهای معقول سیاسی و اجتماعی را از منابع فلسفی و دینی و غیره طلب می‌کند. ظهور تفکر انتقادی و پیدایش زبان روشنفکری در ایران را می‌توان ادامه‌ی نمونه‌های مشابهی دانست که پیش از آن در جوامع غربی رخ داده بود.

۵. سرشت زبان روشنفکری ایرانی

گسترش و تحکیم بنیان‌های شکل زندگی مدرن در جامعه‌ی ایران، معرف زبان روشنفکری است که از طریق تلفیق عناصر زبانی مدرنیته‌ی غربی با اوضاع خاص تاریخی و اجتماعی جامعه‌ی ایران تحقق یافته است. این زبان روشنفکری که از این تلفیق پدید آمده، دیگر همان زبان روشنفکری غربی نیست، بلکه روایتی خاص از روشنفکری است. از این لحاظ روشنفکری ایرانی معرف وضع مستقر شکل زندگی مدرن است، که از طریق تأسیس آن بر زمینه و متن جامعه‌ی ایرانی ممکن شده است. بنابراین، روایت روشنفکری ایرانی در وحدت و تضاد با روشنفکری غربی است؛ زیرا که هر دو از جنبه‌های عامی برخوردارند که معرف روشنفکری به منزله‌ی یک خانواده بوده و در تضاد با روشنفکری غربی است؛ زیرا حاصل روند تحولاتی متمایز از تحولات جوامع غربی و در زمینه‌ای

متمایز از زمینه‌ی غربی است. چنین است که روشنفکری ایرانی در کنار روشنفکری غربی قرار می‌گیرد.

ویتگنشتاین در فلسفه‌ی دوم خود بر این امر تأکید دارد که معنا پدیده‌ای ثابت و تعیین شده نیست، بلکه همواره در فرآیند ساخته شدن است (ویتگنشتاین، ۱۳۷۹، ص ۸۸). از این رو، معنای مرکزی در جایی نهفته نیست و میان انواعی از کاربردهای زبانی، نمی‌توان هیچ یک را کاربرد اصلی دانست. در فراسوی بازی‌های زبانی، هیچ سوژه‌ی استعلایی، مفاهیم پیشینی، واقعیت ماقبل زبانی وجود ندارد. بازی زبانی، خود، معیار معناداری و فهم است. تنها معیار اعتبار یک استدلال و درستی یک معنا، میزان تناسب آن با یک بازی زبانی است (مک‌گین، ۱۳۸۴، ص ۷۹). به این ترتیب، درباره‌ی انتقال معنا از زبان مدرن غربی به زبان ایرانی-اسلامی، باید گفت، انتقال و سرایت معنا از یک زمینه به زمینه‌ای دیگر، محکوم به شکست است و آنچه در زبانی دیگر دریافت می‌شود، معنایی تازه است. باتوجه به این موضوع، زبان روشنفکری در غرب حاصل تحولات درونی آن جوامع بود و افراد از طریق نقد شکل زندگی خود به تأسیس شکل زندگی مدرن و زبان مدرن دست یافتند. درحالی‌که در جوامع غیرغربی از جمله ایران، در مرحله‌ی گذار از وضعیت سنتی به وضعیت مدرن، تحولی پیش گرفته شد که صرفاً درونی نبود؛ زیرا، درست زمانی که اروپائیان به تمایز دین و دنیا می‌اندیشیدند، سرمایه‌داری به اوج رونق می‌رسید، زبان مدرن بالندگی می‌یافت، وحدت ملی شکل می‌گرفت و نظام‌های دموکراتیک، ملاک این وحدت می‌شدند، شهرنشینی رواج می‌یافت و بالأخره، نوع تازه‌ای از شکل زندگی و اندیشه که مبتنی بر عقل خودبنیاد بود، پدید می‌آمد و جامعه‌ی ایران، مسیری متفاوت را می‌پیمود.

این طرف دنیا، در درون شکل زندگی و زبان ایرانی-اسلامی، انسانی پدید آمده بود، که قرآن، شاهنامه، مولوی، حافظ و... معرف قواعد زبان او بودند. دشتی، ماهور، بیات ترک و... ردیف موسیقی محسوب می‌شدند و اعتبار نظام سیاسی آن، همان، ظل‌اللهی بودنش بود. فقه، فلسفه، شعر، موسیقی، کاشیکاری، فرش، سلطنت، همگی در کاربرد ایرانی کل منسجمی بودند که نظام باور، شکل زندگی و زبان انسان ایرانی را تشکیل می‌دادند؛ از این طریق، او را به آسمان پیوند می‌دادند. انسان ایرانی با چنین زبان بصری با جهان غرب آشنا شد. جهانی که ارزش‌های آن خیلی زمینی بود و با نظام باور او سازگاری نداشت، اما ورود عناصر فرهنگی جهان مدرن، اجتناب‌ناپذیر بود. آمدن آن دست او نبود، بلکه فضا مملو از امواجی بود که جامعه‌ی او را احاطه می‌کرد. از این جهت، دو چیز با هم متحول شد. یکی اینکه، با ورود ارزش‌ها و عناصر معنایی مدرن غربی، کاربرد واژه‌های ایرانی اسلامی در همنشینی با مفاهیم و ارزش‌های غربی متحول شد. به عنوان نمونه، واژه‌های فرد، وطن، آزادی،

مجلس، وکالت، ملت، دولت، نظارت، حقوق و بسیاری واژه‌ی دیگر، کم‌کم از کاربرد و معنایی که در گذشته داشتند، تهی شده و در معنای تازه‌ای به کار رفتند. تحول دیگر اینکه، عناصر وام‌گرفته‌شده غربی، آنگونه که در غرب درک می‌شد، دریافت نشد، بلکه با ذهن ایرانی - اسلامی درک شد.

ایرانیان تجربه مسیحیت، نوزایی، اصلاح دین، روشنگری، انقلاب‌های علمی و بورژوازی اروپایی را نداشتند، تا مفاهیم دموکراسی، مشروطیت، قانون، مجلس، انتخابات، انتقاد، رأی و غیره، آنگونه که در اروپا، کاربرد یافته بود، در ایران کاربرد یابد و درک شود. این مفاهیم، هیچ ارتباطی بین انسان ایرانی و گذشته‌اش برقرار نمی‌کرد، بلکه این مفاهیم برای انسان ایرانی بی‌تاریخ بود. زمانی که عناصر مدرن غربی را پذیرفتیم، ساخت اجتماعی جامعه‌ی ایران و نظام باور ایرانی - اسلامی، زبان و انسان دیگری را پدید آورده بود. این انسان با امکانات زبانی خاص خودش با زبان مدرن غربی، مواجه شد. پس، آنچه از مواجهه‌ی زبان ایرانی - اسلامی و زبان مدرن غربی شکل گرفت، نه فرهنگ و زبان گذشته بود و نه مدرنیته‌ی غربی، بلکه از ترکیب و تلفیق آن دو، وضعیت جدیدی پدید آمد. براساس منطق بازی زبانی^۱، به شکل زندگی مدرن پیوستن، یعنی روایتی خاص از فرهنگ و عناصر معنایی مدرنیته خلق کردن و بازتولید نمودن این روایت در خلاء بدست نمی‌آید، بلکه در عرصه‌ی اجتماع و در عرصه‌ی عمل سیاسی - اجتماعی بدست می‌آید. جهانی شدن مدرنیته از این منظر، به معنای تحقق مدرنیته در هر جامعه‌ی خاص و ارائه‌ی روایت‌های مختلف از مدرنیته است.

استقرار زبان روشنفکری ایرانی، نشان‌دهنده‌ی این مطلب است که روشنفکری غربی از کلیت و شمولیت برخوردار نیست، بلکه صرفاً روایتی خاص از روشنفکری است. شکست پروژه‌ی غربی کردن جهان که در قرن نوزدهم دنبال می‌شد، یک وجه آن، اثبات جهان‌شمول نبودن مدرنیته‌ی غربی و زبان روشنفکری برآمده از آن و وجه دیگر، اثبات امکان و وقوع مدرنیته‌ی غیرغربی و زبان روشنفکری غیرغربی در جهان بود. به هر حال، زبان روشنفکری در جامعه‌ی ایران، معرف روند تحول اجتماعی در جامعه‌ی ایران است، نه اینکه تغییرات اجتماعی جدا از واقعیت موجود و به‌صورت انتزاعی درخواست شود. این روند مستقیماً با ظرفیت موجود جامعه‌ی ایران و تلاش برای گسترش این ظرفیت شناخته می‌شود. بخشی از ظرفیت زبانی، قابلیت روشنفکران جامعه‌ی ایران است که تدوین و پیشبرد پروژه‌ی مدرن شدن را به‌عهده می‌گیرند. این افراد، برآمده از امکانات زبانی جامعه‌ی خویش‌اند که در نخستین تأثیرپذیری آنها از فرهنگ و تمدن غرب و بدون اینکه درک عمیق نسبت به این فرهنگ و زبان

۱. دیدگاه دوم ویتگنشتاین، معنای الفاظ را با کاربرد آنها پیوند می‌زند. زبان، فعالیتی اجتماعی و شبیه شرکت در بازی است که برای فهم معانی و قواعد آن، باید در آن بازی زبانی زیست. بازی‌های زبانی هیچ اشتراکی با یکدیگر ندارند و قواعد آنها نیز مختص به خود آنهاست.

برایشان امکان‌پذیر باشد، می‌کوشیدند با همان دریافت اولیه‌ی خود به الزامات تغییر و تحولی پاسخ گویند که معرف مدرن شدن جامعه بود. این افراد با يك وضعیت واقعی مواجه بودند که تغییر و تحول را ضروری می‌دانست؛ از يك سو، جامعه‌ی سنتی با زبان نسبتاً محدود که در برابر ورود عناصر زبانی جدید، هیچ‌گونه قدرت پایداری نداشت و از سوی دیگر، تلاش برای گذار از این وضعیت موجود بود تا جامعه بتواند امکان دفاع از خود را در برابر چنان تهاجمی ایجاد کند و افزایش دهد. چنین ضرورتی بنیان تلاش روشنفکرانی بود که رو به سوی مدرن شدن جامعه داشتند. آنان در نخستین مرحله‌ی دوره گذار، جز این چاره‌ای نداشتند که از طریق سعی و خطا، پیش روند. تنها گزینه‌ی ممکن‌ی که برای دفاع از خود در برابر تهاجم غرب، پیش روی آنان وجود داشت، گذار از شکل زندگی موجود به شکل زندگی مدرن بود. در نظر روشنفکران اولیه‌ی ایرانی، تأخر فرهنگی جامعه‌ی ایران نسبت به جوامع مدرن غربی، در بردارنده‌ی عقب‌ماندگی تاریخی جامعه‌ی ایران بود. آنان، ضرورت گذار به جامعه‌ی مدرن را احساس کردند و راهکارهایی برای انجام نخستین مرحله‌ی گذار ارائه نمودند. اما مسئله‌ی مهم، توانایی یا عدم توانایی آنان در درک اندیشه و تفکر مدرن غربی نبود، بلکه مهم‌ترین مسئله این بود که آنان بتوانند در حد آموخته‌هایشان از نظام و اندیشه‌ی سیاسی مدرن غرب، وضعیتی را برای ایران متصور شوند که برای جامعه‌ی ایران، دست‌یافتنی و تحقق‌پذیر باشد. پیش از مشروطه، جامعه‌ی ایران از نظر سیاسی در شرایط ناکارآمدی حکومت استبدادی سنتی قرار گرفته بود. در چنین شرایطی، هدف تأسیس حکومت مشروطه از سوی روشنفکران به عنوان بدیل حکومت استبدادی، يك هدف واقعی بود، هدفی که جامعه‌ی ایران می‌توانست آن را محقق کند. تأسیس حکومت مشروطه، هدفی سیاسی بود که جامعه‌ی ایران در آستانه‌ی کسب ظرفیت‌های لازم برای تحقق آن بود.

مشروطیت، با ایجاد دولت قانونی و با نگارش قانون اساسی و وضع قوانینی تازه بر آن شده بود تا ساختار کلاسیک این دو قدرت سیاسی و اجتماعی را به هم بزند و با محدود ساختن قدرت سلطنت و قدرت دین و روحانیون، به قدرت تازه‌ای دست یابد (آجودانی، ۱۳۸۲، ص ۱۷۱-۱۷۲). اگر در جوامع غربی، مفاهیم روشنفکری برآمده از امکانات زبانی جامعه‌ی خود بود و اگر حکومت مشروطه در غرب در پی تحولات سیاسی و اجتماعی سیصد ساله در اروپای غربی استقرار یافته بود، حال متفکر ایرانی که تازه با آن آشنا شده، وقتی در درون زبان بصری ایرانی-اسلامی خود به فرهنگ و تمدن غرب می‌نگریست، چه می‌توانست ببیند؟ آنچه در این زمینه اهمیت دارد، این است که متفکران ایرانی با آنچه از اندیشه و واقعیت‌های موجود سیاسی و اجتماعی در جوامع غربی فهمیده بودند، در پی درک و تغییر واقعیت سیاسی و اجتماعی موجود در جامعه‌ی ایران برآمدند. مهم نیست که دریافت آنان در حد قابل مقایسه با دریافت اروپائیان از مدرنیته نبود، اما این نکته که آنان با همین فهم

و ادراك متفاوت، خواهان تحول در وضع موجود جامعه‌ی ایران و استقرار چنان شرایط اجتماعی و سیاسی بودند که معرف گذار جامعه به دوران جدید تاریخ خود باشد، دارای اهمیت است.

بنابراین، چالش سیاسی دوران مشروطه در عین حال چالش زبانی برای تعیین مرز معنایی واژگان سیاسی چون ملت، دولت، آزادی، حریت، مساوات، برابری، قانون، مشروطیت و مشروعیت بود. در آن چالش‌های زبانی، لایه‌های متفاوت معنایی به عرصه‌ی مبارزات سیاسی تبدیل شده بود. به عنوان نمونه، مفهوم دولت-ملت از مفاهیم مهم روشنفکری در غرب محسوب می‌شد، هنگام ورود به ایران در دوره‌ی مشروطه، براساس ساختار زبان ایرانی-اسلامی مورد تفسیر قرار گرفت.^۱ در بنیاد نظریه‌ی سیاسی شیعه، مفهوم ملت به معنای شریعت و پیروان شریعت در مقابل مفهوم دولت به معنای سلطنت قرار داشت. در این کاربرد، علمای دینی روسای ملت بودند و شاه رئیس دولت دانسته می‌شد. انتقاد یکی از مبانی مدرنیته غرب است. چگونه ممکن بود اندیشمندان ایرانی که تازه به فرهنگ مدرن چشم گشوده، یکباره به چنین ابزاری مجهز شود و آن را در سنجش همان فرهنگ به کار برد. از این لحاظ اگر اندیشمندان ایرانی در پی نخستین آشنایی با مدرنیته‌ی غربی، به گُنه تحولات منجر به ظهور مدرنیته در غرب پی نبرده بودند و به أخذ غیرانتقادی آن اقدام کردند، واقعیتی است که جز آن راهی دیگر ممکن نبود. پی بردن به زبان و اندیشه‌ی مدرن غربی در یک روند طولانی تعامل با این فرهنگ، آن هم از طریق شیوه‌ی خاص، حاصل می‌شود. شاید، امروزه گفتن این که دموکراسی یا جامعه‌ی مدنی با اسلام سازگار نیست، ساده باشد، اما برای اندیشمندان ایرانی در صد و پنجاه سال پیش که تازه چشم به مفاهیم مدرن گشوده بود، مدت زیادی پژوهش لازم نبود تا بفهمد که دموکراسی یا جامعه‌ی مدنی چیست، تا در مرحله‌ی بعد سازگاری یا ناسازگاری آن را با اسلام در نظر بگیرد. به‌طور کلی، برای افراد ایرانی که در زبان ایرانی-اسلامی قرار داشتند، اصلاً امکان نداشت که در نخستین مرحله‌ی آشنایی خود به زبان مدرن غربی، عناصر زبانی مدرنیته را به گونه‌ی روشنفکر غربی درک کنند و آن را در مورد جامعه‌ی ایرانی به کار ببرند. در عین حال این اقدام آنان، تقلید بی‌قید و شرط از غرب هم نبود؛ زیرا با چشم‌انداز بازی زبانی، تقلید بی‌قید و شرط محال است و دریافت این افراد از فرهنگ و تمدن غرب، دریافتی متفاوت بود و نمی‌توانست نباشد؛ زیرا، نکته‌ی مهم در انتقال مفاهیم یک زبان به زبان دیگر این است که هر واژه، سوای معنای ظاهری آن، همواره ناخودآگاهی را نیز

۱. واژه «ملت» در ادبیات اسلامی به معنای آیین و شریعت به کار می‌رود، اما در زبان مدرن غربی در جریان شکل‌گیری دولت‌های ملی، سیر حوادث و تحولات اجتماعی، مردمانی که از اقوام گوناگون بوده‌اند، با هم جمع کرده و «ملت» تشکیل شده است. واژه ملت در زبان روشنفکری غربی بر عناصری از «زبان»، «سرزمین»، «حاکمیت» مشترک و غیره تأکید دارد.

دربردارد که زوایا و ظرایف آن، فقط بر کسانی روشن است که در آن زمینه قرار دارند. به همین دلیل، انتقال مفاهیم و ترجمه واژه‌ها به زبانی که به آن تعلق ندارند، سبب می‌شود تا جزئیات و رازهای معنایی نهفته در آن واژه‌ها و مفاهیم، رمزگشایی نشوند،^۱ و افراد وام‌گیرنده، آن مفاهیم و واژه‌ها را براساس ذهن و زبان خود، کاربرد بیخشدند.

ساخت ذهن وام‌گیرنده و نظام باور حاکم بر جامعه‌ی او، برداشت او را از مفاهیم و واژه‌های وام گرفته شده، شکل می‌دهند، بنابراین، هر آنچه متجلی می‌شود، بازتاب زبان بصری اوست. به طور مثال، زبان روشنفکری ایرانی در دوره‌ی مشروطه، انباشته از مفاهیم و واژه‌هایی بود که بسیاری از آن‌ها، قبلاً بر زمینه‌های جوامع غربی و در سیر تحولات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و دینی آن جوامع ایجاد شده و کاربرد یافته بودند. این مفاهیم در زمینه‌ی ایرانی-اسلامی، در شرایطی متفاوت کاربرد پیدا کردند (آجودانی، ۱۳۸۲ب، ص ۷-۸). اندیشه دموکراسی خواهی نیز در زبان روشنفکری غربی، قدمتی دو هزار و پانصد ساله دارد، ولی در زبان ایرانی-اسلامی نشان بارزی از اندیشه‌ی دموکراسی خواهی، نمی‌توان یافت. حال باید در نظر گرفت، هنگامی که مفاهیم دموکراسی بر زمینه‌ی زبان ایرانی-اسلامی قرار می‌گیرد، چه تفسیر و کاربردی از آن ارائه می‌شود. تأثیر مواجهه‌ی این دو زبان ناهمجنس در روند گذار به وضعیت مدرن، راهی را پیش پای روشنفکران ایرانی می‌گذارد که منحصر به فرد است؛ زیرا مؤلفه‌های زبان روشنفکری غربی بر زمینه‌ی زبان روشنفکری ایرانی، به ناگزیر به گونه‌ای تقلیل یافته و در همخوانی با باورهای رایج در این شکل زندگی، کاربرد می‌یابد. آزادی قلم و بیان در زبان روشنفکرانی چون یوسف خان مستشارالدوله و ملک‌خان و بسیاری از روحانیون و مشروطه‌خواهان، به سادگی به امر به معروف و نهی از منکر معنی می‌شد و از آن مهم‌تر،

۱. در اینجا، رابطه‌ی «زبان» و «فکر» مطرح است. با ترجمه و انتقال واژه و مفهوم، از يك زبان به زبان دیگر، فکر و اندیشه‌ی توأم با آن ضرورتاً منتقل نمی‌شود. مثلاً ترجمه‌ی شعر حافظ یا مولوی به زبان آلمانی یا انگلیسی نمی‌تواند بار معنایی آن را به انگلیسی زبانان یا آلمانی زبانان منتقل کند؛ زیرا حافظ و مولوی در درون فرهنگ ایرانی-اسلامی و با امکانات زبان فارسی اندیشیده‌اند. به طور مشخص، حافظ در شعر زیر مضامین عرفانی را که مختص عرفان ایرانی-اسلامی بوده بیان نموده است. چه بسا ترجمه‌ی آن به انگلیسی یا آلمانی، خنده‌آور یا مهممل جلوه کند:

ای سروناز حسن که خوش می‌روی به ناز / عشاق را به ناز تو هر لحظه صد نیاز

فرخنده باد طالع نازت که در ازل / بپریده‌اند بر قد سروت قبای ناز

هر دم به خون دیده چه حاصل وضو، چو نیست / بی طاق ابروی تو، نماز مرا جواز

«سرو»، «ناز»، «عشاق»، «نیاز»، «طالع»، «قبا»، «خون دیده»، «وضو»، «طاق ابرو»، «نماز» و نیز ترکیب آن‌ها در این شعر، هر کدام بار معنایی خاصی دارند. باید در شکل زندگی ایرانی-اسلامی بود و با زبان عرفان ایرانی آشنا بود، تا به معانی القاء شده در این واژه‌ها پی برد.

اساس مشروطیت و حتی دموکراسی، به «امرهم شوری بینهم» تعبیر می‌گردید (آجودانی، ۱۳۸۲، ص ۸).

دموکراسی دینی (مردم‌سالاری دینی) که این روزها از آن سخن گفته می‌شود، مهم‌ترین تمایز آن از دموکراسی نوع غربی، همین جمع حاکمیت الهی و حاکمیت مردمی است. آزادی بیان، آزادی مطبوعات، آزادی احزاب و آزادی انتخابات، عناصری هستند که از زبان مدرن حکایت می‌کنند، اما در تعریف آن‌ها باید به کاربردها در زبان روشنفکری ایرانی توجه کرد. تلاش برای استقرار نهادهایی که به طور عام مدرن شناخته می‌شوند، به معنای حرکت در مسیر شکل زندگی مدرن است، ولی نوع فهم و درک افراد هر جامعه از این عناصر مدرن، معرف نوع خاصی از مدرنیته و زبان روشنفکری است. از این رو، فرآیند شکل‌گیری زبان روشنفکری در جامعه‌ی ایران با دو عامل مشروط شده است: نخست آنکه تحول در زبان و ذهن ایرانی و پیدایش زبان روشنفکری در جامعه‌ی ایران، حاصل ارتباط با فرهنگ و زبان مدرن غربی بوده است؛ دیگر آنکه، ایرانیان با نهادها، زبان و نظام باور خاص خود، پذیرای مفاهیم مدرن غربی بوده‌اند. بنابراین، تحول در جامعه‌ی ایران به واسطه‌ی تاثیرپذیری از فرهنگ و تمدن مدرن غربی است، ولی وضعیت زبانی جامعه‌ی ایران طبق قواعد بازی‌های زبانی، زمینه‌ی واقعی زبان روشنفکری در ایران را تشکیل می‌دهد.

جنبش مشروطیت اولین بازتاب کوشش روشنفکران برای تطبیق عناصر و ارزش‌های اروپایی مدرنیته با شرایط اجتماعی ایران است. با آنکه مفاهیم غربی، به همراه این جنبش در زبان سیاسی ایرانیان باب شد، اما می‌توان گفت، اینگونه کاربرد، تلاشی برای بومی کردن ارزش‌های مدرنیته بود. به عنوان مثال، مفهوم قانون از مفاهیم اساسی مشروطه بود که از غرب وارد شد، اما به زودی تفسیری از آن ارائه گردید که متفاوت از معنای غربی آن بود.^۱ پس، تعجب‌آور نیست که مشروطیت آنگونه که در غرب محقق شده بود، در ایران شکل نگرفت. تجربه‌ای که جوامع غربی از مدرنیته دارند، با تجربه‌ی ما یکی نیست. جوامع غربی در درون خود شاهد رویدن نهال مدرنیته بوده و چند قرن با آن به سر برده‌اند؛ حال آنکه ما مدرنیته را در بیرون از خانه‌ی خود دیده‌ایم و ثمره‌اش را دریافت کرده‌ایم.

ورود مفاهیم مدرن و ترجمه‌ی آن‌ها، موجب شده معنایی غیر از آنچه در زبان غربی داشت، پیدا کند. مدرنیته و مفاهیم مدرن صرف واژه و مفهوم نیستند، بلکه واقعیتی تاریخی‌اند. مفاهیم مدرن با

۱. در مورد تفسیر مفهوم «قانون» در نهضت مشروطه، برخی علما و کسانی که پایبند مذهب بودند، اگرچه به ضرورت قانون اعتقاد داشتند، اما قانونی که نه تنها باید با اسلام سازگار باشد، بلکه تماماً از آن برگرفته شود. از نظر آنان، اسلام از نظر قانون‌گذاری دارای اعتبار جهان‌شمول و ابدی است. بنابراین، وظیفه این بود که از تعالیم قرآن، قوانین مناسب و درخور جامعه‌ی امروز به دست آورد (جهت اطلاع بیش تر رجوع شود به: زرگری‌نژاد، ۱۳۷۴، ص ۸۲).

تکیه بر تجربه‌ی تاریخی و محیطی، معنادار تلقی می‌شوند. دستیابی به معنای نهفته در پس هر واژه، بر دوش قواعد و نظم زبانی است که از راه تجربه حاصل می‌شود و پیوند میان اندیشه و زبان نیز به همین طریق مشخص می‌شود. در واقع هر اندیشه در جایگاه تنگ زبان بصری خلق می‌شود. بنابراین، آنچه تاکنون از عناصر جهان مدرن شناخته‌ایم، همه از منظر و به کمک زبان بصری بوده که ایرانی بودن مهم‌ترین ویژگی آن است. در توصیف علل رویداد مدرنیته‌ی ایرانی، اغلب از تأثیر عناصر زبانی مدرن غربی بر جامعه‌ی ایران صحبت می‌شود. البته این نکته‌ی غیرقابل انکاری است که زبان مدرن و زبان روشنفکری در ایران در امتداد خط غربی خود، قابل توصیف است. اما مسئله‌ی مهم دیگری وجود دارد که از منظر تبیین‌های دوگانه انگاری سنت-مدرن دور می‌ماند. چنانکه گفته شد، عوامل زبانی و انگیزه‌های روشنفکرانه برای تأسیس مدرنیته‌ی ایرانی از منابع و زمینه‌های مختلفی سرچشمه می‌گیرد، که آن زمینه‌ها لزوماً به غرب محدود نمی‌شود. از سوی دیگر، ارزش‌ها و عناصر زبانی هم که منشاء غربی دارند، ارزش‌هایی نیستند که در چهارچوب کاربرد و روایت غالب غربی در باب مدرنیته، محصور باشند؛ لذا، برای آنکه بتوان وضعیت دوره‌ی شکل‌گیری مدرنیته‌ی ایرانی و زبان روشنفکری را در یک نمای کلی طرح نمود، ناگزیر باید درباره این پدیده متکثر و پیچیده، قدری بیشتر تأمل کرد.

۶. نتیجه‌گیری

تحول در برهه‌ای از زمان از شکل زندگی ایرانی-اسلامی به شکل زندگی مدرن برای جامعه‌ی ایران الزامی شد که رواج و بسط فرهنگ و دستاوردهای غربی به جامعه ایران، امکانات زبانی را فراهم آورد و با متکی شدن به آن، نظر افکندن به خود و آگاهی به خود برایشان امکان‌پذیر شد. این امکانات زبانی که به عنوان مدرنیته‌ی غربی شناخته می‌شد، امکاناتی بود که در قرون متمادی در غرب ظهور پیدا کرده بود. طبق نظریه‌ی بازی‌های زبانی، زبان پدیده‌ای چندبعدی است، در واقع، زبان پیکره‌ای از بازی‌های زبانی دارای کارکردهای زبانی متفاوت است. هریک از این بازی‌های زبانی با شکلی از زندگی منطبق است. بنابراین، فهم یک بازی زبانی مستلزم شرکت در آن شکلی از زندگی است که بازی زبانی موردنظر در بستر آن واقع می‌شود. به این ترتیب، درخصوص انتقال کلام و مقصود از زبان مدرن غربی به زبان ایرانی-اسلامی باید گفت، انتشار و نفوذ کلام از یک زمینه به زمینه‌ای دیگر، محکوم به شکست است و آنچه در زبانی دیگر دریافت می‌شود، معنایی تازه می‌یابد. باتوجه به این موضوع، زبان روشنفکری در غرب حاصل تحولات درونی آن جوامع بود و انسان‌ها از طریق نقد شکل زندگی خود به بنیاد نهادن شکل زندگی مدرن و زبان مدرن غلبه کردند. درحالی‌که در ایران، در دوره گذار از موقعیت سنتی به موقعیت مدرن، تحولی پیش گرفته شد که صرفاً درونی نبود. جامعه‌ی

ایران، روش و گذرگاه متفاوت را می‌پیمود. در شرق، در درون شکل زندگی و زبان ایرانی-اسلامی، انسانی پدید آمده بود که قرآن، حدیث، حافظ، سعدی معرّف قواعد زبان او بودند. همگی در کاربرد ایرانی، به‌طور کلی انسجام یافته بودند که نظام باور، فرم و قالب زندگی و زبان انسان ایرانی را تشکیل می‌دادند و از این مسیر، او را به معنویت و عرفان پیوند می‌دادند. موقعیتی که جامعه‌ی ایران در آن دوره با آن روبه‌رو شد، نتیجه‌ی واردات متراکم و متعدد عناصر، الگوها و معانی زبانی بود که خود را بر مردم ایران تحمیل می‌کرد. در پس این حادثه و در پرتو پیوند و آشنایی جامعه‌ی ایران با زبان مدرن غربی، مفاهیم فرهنگی جدیدی به فرهنگ ایرانی انتقال یافت و سبب تحولاتی گسترده‌ای شد. تحولاتی که به تدریج طرح و پیکره پیدایش شکل زندگی و زبان مدرن را در فرهنگ ایران ایجاد کرد. باید اذعان کرد که قرار گرفتن در مسیر تحول تاریخی غیراجتناب‌ناپذیر از فرم و قالب زندگی ایرانی-اسلامی به شکل زندگی مدرن، منشاء شکل‌گیری زبان روشنفکری در ایران شد. روایت روشنفکری ایرانی در اتحاد و تضاد با روشنفکری غربی است. در اتحاد با روشنفکری غربی است؛ زیرا هر دو از قابلیت‌های عامی برخوردارند که معرّف روشنفکری به‌مثابه یک خانواده بوده و در تضاد با روشنفکری غربی است؛ زیرا حاصل روند تحولاتی متمایز از تحولات جوامع غربی است. در نتیجه روشنفکری ایرانی در کنار روشنفکری غربی قرار می‌گیرد. براساس منطق بازی زبانی، به شکل زندگی مدرن پیوستن، یعنی روایتی خاص از فرهنگ و عناصر معنایی مدرنیته خلق کردن و بازتولید نمودن این روایت در فقدان معنا و خلاء بدست نمی‌آید، بلکه در عرصه‌ی اجتماع و در عرصه‌ی عمل سیاسی-اجتماعی بدست می‌آید. برقراری زبان روشنفکری ایرانی، نمایانگر این مطلب است که روشنفکری غربی از کلیت و شمولیت برخوردار نیست، بلکه صرفاً روایتی خاص از روشنفکری است. شکست فرایند غربی کردن جهان در آن مقطع، یک جنبه‌ی آن، اثبات جهانشمول نبودن مدرنیته‌ی غربی و زبان روشنفکری برآمده از آن و جنبه‌ی دیگر، اثبات امکان و حادث شدن مدرنیته غیرغربی و زبان روشنفکری غیرغربی در جهان است.

منابع

- آجودانی، ماشاء‌الله (۱۳۸۲ ب). *مشروطه ایرانی*. تهران: اختران.
- آجودانی، ماشاء‌الله (۱۳۸۲ الف). *یا مرگ یا تجدد (دفتری در شعر و ادب مشروطه)*. تهران: اختران.
- احمدی، بابک (۱۳۸۵). *مدرنیته و اندیشه انتقادی*. تهران: نشر مرکز.
- بروجردی، مهرزاد (۱۳۷۷). *روشنفکران ایرانی و غرب*. ترجمه جمشید شیرازی. فرزانه روز.
- پارسی‌نژاد، ایرج (۱۳۸۰). *روشنگران ایرانی و نقد ادبی*. تهران: سخن.
- توکلی‌طرقی، محمد (۱۳۸۲). *تجدد بومی و بازاندیشی تاریخی*. تهران: نشر تاریخ ایران.
- حائری، عبدالهادی (۱۳۶۴). *تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق*. تهران: امیرکبیر.
- حائری، عبدالهادی (۱۳۶۷). *نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دورویه تمدن بورژوازی غرب*. تهران: امیرکبیر.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۷۵). *دین و تجدد. نامه فرهنگ*. شماره ۲۳.
- زرگری‌نژاد، غلامحسین (۱۳۷۴). *رسائل مشروطیت*. تهران: کویر.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۶۱). *نقد ادبی*. تهران: امیرکبیر، ج ۲.
- سعید، ادوارد (۱۳۷۱). *شرق‌شناسی*. ترجمه عبدالرحیم گواهی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- شاملو، سعید (۱۳۶۳). *مکتب‌ها در روان‌شناسی شخصیت*. نشر چهر.
- ضیمران، محمد (۱۳۸۶). *ژاک دریدا و متافیزیک حضور*. تهران: هرمس.
- قیصری، علی (۱۳۸۳). *روشنفکران ایران در قرن بیستم*. ترجمه محمد دهقان. تهران: هرمس.
- مارکس، کارل؛ انگلس، فردریک (۱۳۸۰). *مانیفست کمونیست*. ترجمه حسن مرتضوی و محمود عبادیان. تهران: آگه.
- مک‌گین، ماری (۱۳۸۴). *ویتگنشتاین و پژوهش‌های فلسفی*. ترجمه ایرج قانونی. تهران: نشر نی.
- میرسپاسی، علی (۱۳۸۴). *تأملی در مدرنیته ایرانی*. ترجمه جلال توکلیان. تهران: طرح نو.
- میلانی، عباس (۱۳۷۸). *تجدد و تجددستیزی در ایران*. تهران: نشر آتیه.
- ویتگنشتاین، لودویگ (۱۳۷۹). *رساله منطقی-فلسفی*. ترجمه میرشمس‌الدین ادیب سلطانی. تهران: امیرکبیر.
- یاوری، حورا (۱۳۸۴ بهمن). *ای کاش ما هم داستان می‌نوشتیم*. *روزنامه شرق*، شماره ۶۸۹ (ویژه‌نامه ادبیات انقلاب).